

کتاب المشاعر، دوره اول

مقدمه، جلسه ۱

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۶/۱۲/۲۱ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۰۷/۱۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

بحث ما در این کلاس پیرامون حکمت متعالیه است. در هدف این درس گفته شده است: آشنایی با اندیشه حکیمان بزرگ مسلمان، بررسی و بحث امهات کار ایشان از طریق تحقق در آثارشان و کسب زمینه لازم برای مقایسه با آراء فیلسوفان معروف مغرب زمین، چگونگی مزج عرفان و فلسفه و شریعت با یکدیگر و فهم تکامل در اندیشه فلسفی از طریق مقایسه با حکیمان مشایین. سرفصل‌ها هم که ماشاءالله فراوان است. حکمت متعالیه چیست؟

متولوژی حکمت متعالیه صدر المتألهین، سیستم وجودشناسی صدر، رابطه وجود و ماهیت، اصالت و اعتبار در مفاهیم فلسفی، مناظرات موجود در مسئله اصالت، اصالت وجود یا اصالت ماهیت، علّیت در فلسفه اصالت وجودی، حالا مباحث دیگری هم دارد، منابع اصلی، مشاعر، فرعی، شرح رساله مشاعر لاهیجی، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مبدأ و معاد، اسفار، الشواهد الربوبیه، اصول و معارف ملا محسن فیض کاشانی، شرح منظومه، نهایت الحکمه.

باز کسی که سرفصل را نوشته است، یقیناً این کاره نبوده است، چون ببینید که در اهداف چیزی آمده که در منابع هیچ منبعی برای آن معرفی نشده است!

در اهداف آمده است: فهم تکامل در اندیشه فلسفی از طریق مقایسه با آراء حکیمان مشایین یا آشنایی با اندیشه حکیمان بزرگ مسلمان؛ اما منابع فقط اصلی اش مشاعر است و فرعی اش هم بعضی از کتاب‌های مرحوم صدر المتألهین است.

علی القاعده ما در این درس باید پردازیم به مشاعر ملاصدرا و حالا این مباحثی که در سرفصل آمده در مشاعر مورد توجه قرار بگیرد.

اما پیش از پرداختن به مشاعر، یک بحثی در ارتباط با حکمت متعالیه باید داشته باشیم. شاید از بهترین نوشته‌جات در زمینه بررسی حکمت متعالیه به عنوان یک کل، نوشته جناب آقای عبودیت در کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی است. ایشان از فیلسوفان معاصر ماست، عبدالرسول عبودیت از دوستان من، یک بار هم برای دانشگاه دعوت شده و این جا هم تشریف آوردند. کتابی دارند در حکمت به نام درآمدی به نظام حکمت صدرایی، سه جلد است. از بهترین کتاب‌هایی که در مورد حکمت متعالیه نوشته شده، همین کتاب است. از صفحه ۲۹ تا صفحه ۷۴، یعنی حدود چهل صفحه ایشان در ارتباط با صدر المتألهین و حکمت متعالیه مطالبی را فرمودند که شاید به این دسته‌بندی و به این صورت تاکنون ما نوشته‌ای نداشتیم. حرف‌های جدید هم در نوشته ایشان پیدا می‌شود.

مثلاً عرض می‌کنم: مشهور این است که صدرا قبرش در بصره است ولی قبر گم شده و نمی‌دانیم کجاست! ایشان معتقدند که نه، جنازه به نجف منتقل شده و بعد در نجف و از نوه مرحوم صدر المتألهین مستند، ذکر می‌کنند، منبع ذکر می‌کنند. اینها حرف‌هایی است که جدید است و قبلاً در این حد مطرح نبوده است. ما آنچه که می‌خواهیم در ارتباط با صدرا و حکمت متعالیه عرض کنیم، براساس همین نوشته آقای عبودیت، درآمدی به نظام حکمت صدرایی جلد اول است، این سه جلد کتاب را حتماً باید شما داشته باشید و حتماً باید مطالعه کنید. من جلد یک و دو این کتاب را تدریس هم کردم، فایل‌های صوتی اش هم موجود شده است، دفتر تبلیغات تدریس شده و بسیار در صدراشناسی و هم حکمت متعالیه این سه جلد کتاب نقش دارد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: من از ترم‌های بعد شما خبری ندارم!

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: من ترم‌های بعد را نمی‌دانم، اما بعید می‌دانم!

یقیناً، چون مشاعر یک کتابی است که در یک ترم با دو واحد معمولاً جمع می‌شود، یعنی نباید ترم‌های دیگر هم مشاعر باشد؛ علی‌القاعده باید کتاب‌های دیگر صدر المتألهین باشد. منتها من از سیر درس فلسفه در کارشناسی ارشد آگاهی ندارم، چون می‌دانید ما این‌جا دکتری فلسفه برگزار کردیم، اما کارشناسی ارشد اولین دوره است دارد برگزار می‌شود؛ شاید سرفصل‌هایش هم تازه به مشهد آمده است. حالا اگر خدا بخواهد بعد از کلاس می‌گیرم از دفتر، ببینم که حدس من این است که مشاعر فقط مال این ترم است، ترم دیگری نباید مشاعر باشد. ایشان در درآمدی به نظام حکمت صدرایی، آقای عبودیت مدخلی دارند و در این مدخل، دو فصل دارند؛ فصل یک تحت عنوان صدر المتألهین. فصل دوم تحت عنوان حکمت متعالیه است.

اول راجع به صدرا مطالبی دارند، بعد هم راجع به حکمت متعالیه. عرض کردم مطالب مقدماتی ما راجع به حکمت متعالیه و صدرا براساس همین کتاب جناب آقای عبودیت است.

می‌فرمایند: ملاصدرا در ۹۷۹ یا ۹۸۰ - اختلافی است! - در شیراز به دنیا آمده است. پس سال تولد ۹۷۹ یا ۹۸۰ قرن دهم است. خانواده‌ای که صدرا در آن به دنیا آمده، هم ثروتمند بوده، هم متنفذ؛ یعنی پدر صدر المتألهین هم مال‌دار و پول‌دار است و هم قدرت اجتماعی دارد. نام پدر ابراهیم است، محمد بن ابراهیم. در نوجوانی جناب صدرا پدر را از دست داده است، مرحوم صدر المتألهین از شیراز راهی پایتخت شده، پایتخت آن زمان اصفهان است نه تهران. دوره، دوره صفویه است. بزرگ‌ترین علما در زمان مرحوم صدر المتألهین در اصفهان زندگی می‌کردند. به اصفهان که وارد شده علوم نقلی را پیش شیخ بهاء (رحمه الله علیه) که قبرش در مشهد است، تلمذ کرده است، قبر شیخ بهایی در نزدیک دار الزهد حرم است. می‌دانید که آن‌جا خانه شیخ بهایی بود. شیخ بهایی خانه‌ای داشت نزدیک حرم، بعد که حرم بزرگ شده، این خانه داخل حرم افتاده است. در خانه خودش شیخ بهایی دفن شده است. شیخ بهایی از مراجع ماست، اولین رساله فارسی را شیخ بهایی نوشته است. ما تا قبل از او رساله فارسی نداریم به نام «جامع عباسی». جامع عباسی اولین رساله توضیح المسائل است که جناب شیخ بهایی برای شاه عباس نوشته است.

علوم عقلی را پیش مرحوم میرداماد (اعلی الله مقامه) فرا گرفته است. این هر دو یعنی هم شیخ بهایی و هم میرداماد اهل سلوک و عرفان هستند؛ لذا صدرا پیش هر دو اهل ریاضت و سلوک شده است. صدرا از میرفندرسکی هم استفاده برده است. میرفندرسکی از حکمای به نام عباسی است در زمان حکومت شاه عباس. عجیب است با اینکه میرفندرسکی عارف است، اما نحله فکری‌اش مشایی است!

طبیعی هم هست، چون حکمت متعالیه هنوز مطرح نشده است. میرداماد هم چون معاصر است، افکارش هنوز تأثیرگذار نبود. نحله متداول آن روز حکمت مشاء بود. چرا عجیب است؟ چون میرفندرسکی به خاطر اینکه اهل عرفان است و عارف به حساب می‌آید، علی‌القاعده باید به حکمت اشراق مایل باشد، ولی نیست، یک حکیم مشایی است.

سرّ مطلب چیست؟

به گمان ما سرّ مطلب این است که حکمت متعالیه هنوز پیدا نشده بود، حکمت اشراق هم قابل قیاس با حکمت مشاء نبود. حکمت اشراق از نظر قوه برهان حکمت قوی‌ای نیست. به عبارت دیگر: شیخ اشراق نتوانست هیمنه حکمت مشاء را بشکند. استاد ما حضرت آیت الله حسن‌زاده آملی نکته‌ای داشتند، می‌فرمودند: اساتید ما مثل آقای شعرانی، مثل آقای الهی قمشه‌ای، مثل آقای رفیعی قزوینی می‌گفتند که شیخ اشراق نتوانست هیمنه حکمت مشاء را بشکند. به تعبیر دیگر: می‌فرمودند که علمای بزرگ کسانی هستند که علم در دستشان غلطک بزند و جلو برود، مثل ابن‌سینا، مثل فارابی، مثل خود صدر المتألهین؛ اما شیخ اشراق نتوانست این غلطک را ایجاد کند. البته نابغه است، بزرگ است شیخ اشراق، در ۳۵ سالگی شهید شده است، جوان‌های ما در ۳۵ سالگی هنوز در اولیات دارند سیر می‌کنند. این همه کتاب، تأسیس یک نحله!

شاید اگر شیخ اشراق زنده می‌ماند تا هفتاد یا هشتاد سالگی، می‌توانست حکمت خودش را به مقداری رشد بدهد که هیمنه حکمت مشاء بشکند.

به هر حال، میرفندرسکی صاحب همان قصیده مشهور است که شرح‌های متعددی خورده و جزء قصاید ماندگار به حساب می‌آید. آغازش این است:

بر رود بالا، همی با اصل خود یکتاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

از آن قصاید بسیار نغز است. او اسطش می گوید:

گر ابونصر استی ور بوعلی سیناستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

با اینکه خودش مشایی است، اما این قصیده اش قصیده عرفانی است و شرح های متعددی بر این قصیده خورده است. داستانی در تاریخ است، چه مقدار واقعی است را من نمی دانم!

ملاصدرا وقتی به اصفهان رسید، پیش میرداماد رفت و گفت که می خواهم درس بخوانم. گفت که منقول می خواهی بخوانی، برو پیش شیخ بهاء. معقول می خواهی بخوانی، برو پیش میرفندرسک. هر دو را می خواهی، بیا پیش خودم؛ یعنی هم معقول هم منقول. البته میرداماد هم واقعاً ملا است.

به هر حال اولین دوره از دوره های زندگی صدر، دوره علم آموزی است، پیش اساتید به نامی مثل میرداماد، مثل شیخ بهایی و احتمالاً میرفندرسکی. در این دوره، صدر، مشاء را خوب یاد گرفته، اشراق را خوانده، عرفان را تحصیل کرده است. من عبارتش را در مقدمه اسفار بخوانم: «إِنِّي قد صرّفت قوّتی فی سالف الزمان»، در سرفصل هایی که الآن برای شما خواندم در حکمت، این مطلب آمده بود که حکمت متعالیه چیست؟

با تکیه بر مقدمه اسفار. ما داریم الآن از مقدمه اسفار عبارت می خوانیم که آقای عبودیت نقل کرده است، «إِنِّي قد صرّفت قوّتی فی سالف الزمان»، من قوه خودم را، توان خودم را در گذشته صرف کردم، «منذ أول الحداثه و الریعیان»، از اول جوانی «فی الفلسفة الإلهیة»، جان گذاشتم روی فلسفه. «واقفت آثار الحکماء السابقین و الفضلاء اللاحقین»، به دنبال حکماء و فضلاء گذشته راه افتادم. «وحصلت ما وجدته فی کتب الیونانیین و الرؤساء المعامین»، آنچه که در کتاب های ارسطو، افلاطون، ابن سینا، فارابی، در اینها نوشته بود، اینها را یافتم و فرا گرفتم.

این مرحله اول زندگی صدر است.

مرحله دوم زندگی صدر، مرحله عزلت صدر است. خودش می گوید که حسودها زیاد شدند، نفهم ها زیاد شدند، کودن ها زیاد شدند، صدر هم همه فعالیت علمی اش را کنار می گذارد، تدریس، تألیف، می رود سراغ عزلت و سیر و سلوک و تصفیه باطن. می دانید که صدر المتألهین سالیانی در قم، در روستایی به نام کهک آن جا زندگی کرد و عجیب این است که در خود قم هم نیست. کهک با قم ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. من رفتم مکرر، پرفسور هانری کربن هم که آمده بود ایران، رفتند آن خانه ای را که صدر در کهک زندگی می کرد را پیدا کردند و الآن آن خانه جزء آثار ملی است. خانه هست، سردر خورده، تعمیر شده و برای بازدید حکمت دوستان می روند، آن خانه را می بینند.

چند سال که بعضی گفتند هفت سال طول کشیده، صدر در این خانه به ریاضت باطن و تأملات مشغول شد. باز در همان اسفار در مقدمه، عبارت را می خوانم: «لما رأیت من معادات الدهر بتربیة الجهلة والأردال ۲»، من دیدم روزگار دارد به نادانان و به آدم های پست بال و پر می دهد، «وقد ابتلینا بجماعة غاری الفهم تعمش عیونهم عن أنوار الحکمة وأسرارها»، یک عده ای کودن پیدا شدند که اینها اصلاً چشمشان در مقابل نور حکمت کور است، «ضربت عن أبناء الزمان صفحا»، عزلت گزیدم. «فألجأنی خود الفطنة إلى أن انزویت فی بعض نواحی الدیار»، رفتم به یک جای غریب که نگفته کجاست که همان کهک قم است. «لا علی درس ألقیه أو تألیف أتصرف فیهِ»، نه تدریسی و نه نگارشی.

عجیب است تعدادی از متفکرین ما این جور بودند؛ مثلاً کانت این چنین بود. کانت لا اقل سه دوره زندگی دارد، یک دوره ده ساله دارد که یک کلمه ننوشته است، یک کلمه تدریس نکرده است. دوره تأملات کانت است. بازگشت به خود برای پالایش آموخته ها.

صدر می گوید: همه کارهای علمی را کنار گذاشتم، شروع کردم به سیر و سلوک و تأملات باطنی. چه شد؟

مشاهدات، مکاشفات شروع شد. باز عبارتش در مقدمه اسفار این است: «فلما بقیت علی هذا الحال»، مدتی که در این خلوت ماندم، «من الاستتار و الإنزواء»، نه کسی مرا می شناخت، منزوی منزوی بودم. «زمانا میدا»، نسبتاً هم طول کشید، «اشتعلت نفسی لطول المجاهدات اشتعال النوریا»، جان من به خاطر مجاهدات طولانی شعله ور شد.

«ففاضت عليها أنوار الملكوت»، انوار ملکوت بر دلم تابیدن گرفت. «فاطلعت على أسرار لم أكن أطلع عليها إلى الآن»، اسراری در دل من جوشید که قبلاً مطلع نبودم. «بل كل ما علمته من قبل بالبرهان عابنته مع زوائد بالشهود والعيان»، آنچه را که با برهان یافته بودم، حالا برای من عین الیقین شد، آن هم تازه نه همان، بیشتر «مع زوائد»، یک چیزهایی افزون تر هم داشت. «من الأسرار الإلهية والحقائق الربانية والودائع اللاهوتية والخبایا الصمدانية». در حقیقت اسّ و اساس حکمت متعالیه از مشاهدات و مکاشفات جناب صدرا سرچشمه می‌گیرد. این مرحله باید حدود ۳۵ یا ۳۶ سالگی صدرا باشد؛ یعنی قبل از چهل سالگی است. پس مرحله اول، مرحله آموختن و یاد گرفتن بود. مرحله دوم مرحله انزوا و کارهای علمی را به ظاهر کنار گذاشتن و متمحّض در سیر و سلوک شدن بود. مرحله سوم، مرحله تعلیم و پرورش شاگردان و تألیف است. در حقیقت پیدایش حکمت متعالیه و زایش حکمت متعالیه متولد این مرحله سوم است. یعنی صدرا اول یک دانشجوی موفق است، خوب درس خوانده است، نه برای مدرک بوده نه برای دکترا بوده، نه می‌خواست ملاً بشود، خوب فهمیده و اساتید خیلی خوبی داشته است. مرحله انزوا و تأملات و سیر و سلوک و بعد هم مرحله تعلیم و تعلّم است.

از این مرحله، صدرا تعبیر خیلی خوبی دارد و آن این است که صدرا می‌گوید: احتمال داشت که من این مطالب را با خودم به گور ببرم!

شاید اگر صدرا اصالت وجود را نگفته بود، تا الآن همه اصالة الماهوی بودند!

اگر نگفته بود اتحاد عاقل و معقول، تا الآن هیچ کس قائل به اتحاد نبود!

اگر نگفته بود حرکت جوهریه، تا الآن کسی حرکت جوهریه را نمی‌فهمید!

ممکن بود من این مطالب را به گور ببرم، ولی رحمت الهی اقتضاء دارد که فیض مخفی نماند. عبارتش چیست؟

«وحيث كان من دأب الرحمة الإلهية وشريعة العناية الربانية أن لا يهمل أمراضاً يحتاج إليها الأشخاص ۳»، رحمت

الهی اقتضاء دارد امور ضروری که مردم به آن محتاج هستند، مهمل نماند، «فاقتضت رحمته أن لا يختفي في البطن

والأستار هذه المعاني المنكشفة لي»، رحمت الهی اقتضاء کرد که مطالبی که برای من منکشف شده، روشن شده،

مبهرن شده، بلکه مشهود است و بلکه مورد مکاشفه است و من دیدم، اینها مخفی نماند.

نظیر این حرف را جناب ابن عربی دارد. ابن عربی می‌گوید که عرفا شعارشان این است:

هر که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و لبانش دوختند ۴

بنایشان بر این است. ما روز عید غدیر بود که نزدیک هم هست، در قم بودیم. رفتیم به دیدن آیت الله بهجت،

یک جلسه خصوصی بود، آیت الله مصباح بود، آقازاده ایشان بود، من بودم و دو سه نفر دیگر؛ اواخر عمرشان

بود. ایشان به مناسبت صحبت‌هایی فرمودند، از جمله اینکه فرمودند یک آقای بی‌جهش فوت کرده بود، من چیزی

دیدم، یعنی مرادشان مکاشفه بود، دیدم آنچه را که من دیدم اگر برای او بنویسم، به مغز مطلب نمی‌رسد و متوجه

نمی‌شود. لذا مجبور شدم این آیه را برای او به عنوان تسلیت نوشتم، یک آیه قرآن نوشتم. تعبیرش این بود که

من چیزی دیدم، دیدم که او نمی‌فهمد و متوجه نمی‌شود!

لذا نمی‌گویند، دهانشان بسته است.

ابن عربی می‌گوید که اینکه من مشت مشت، دامن دامن در کتاب‌هایم ریختم علت دارد، من جدم حاتم طایی

است. ابن عربی از قبیله طیّ است. می‌گوید که ما خلاصه ژنتیک اهل بذل و بخشش هستیم و لذا من گفتم و ریختم و رفتم؛ وگرنه اهل معرفت بنایشان بر گفتن نیست.

هر که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و لبانش دوختند

در آن شعر دیگر جناب حافظ چه می‌گوید:

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند جُرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد ۵

صدرا هم در این جا می‌گوید که ممکن بود این معارف برود زیر خاک!

اما رحمت الهی دأبش این نیست، رحمت الهی دأبش این است که آنچه را مردم به آن محتاج هستند و واقعاً اگر

نبود حکمت صدرایی، ما با کلام، با حکمت مشاء، با حکمت اشراق، اصلاً نمی‌توانستیم شبهات سیل‌آسای فکری و عقیدتی امروز را در سطح دنیا پاسخگو باشیم. به تعبیر آقای طباطبایی فرمودند: صدر به گردن ما حق حیات دارد. حق حیات دارد، اگر نبود واقعاً ما نمی‌توانستیم اداره کنیم. این رحمت الهی است.

«فأعملت فيه فكري وقلت لنفسي هذا أوان الاهتمام والشروع»، شروع کردم فکرم را به کار انداختم و گفتم الآن وقتش است، «فصنفت كتاباً إلهياً للسالكين المشتغلين بتحصيل الكمال»، کتاب نوشتم که مرادش هم همین کتاب اسفاری است که جزو بهترین آثاری است که ما در جهان اسلام داریم. پس مرحوم صدر المتألهین سه دوره زندگی دارد؛ دوره یادگیری، دوره انزوا و تأملات و ریاضات و دوره آموختن که صدرا حدود هفتاد یا ۷۱ سال هم بیشتر عمر نکرده است، شاید هم ۶۵ سال. مشهور این است که صدرا سال ۱۰۵۰ از دنیا رفته است. قبلاً هم که ولادتش را عرض کردم، اگر هشتاد باشد، هفتاد سالش است یا ۷۱ سالش است. اگر ۱۰۴۵ باشد فوتش که بعضی گفتند، حدود ۶۵ سالش است، یک عمر بسیار پربرکت داشت.

مطلب دیگر این ادوار زندگی صدرا است. مطلب دوم شخصیت‌شناسی صدرا است، حکمت متعالیه است. برای شخصیت صدرا ما باید نکاتی را به ترتیب عرض کنیم:

۱. صدر المتألهین ذهنی نقاد، فکری خلاق و نبوغی شگرف دارد و در کنار این ذهن و فکر نقاد، حافظه‌ای قوی دارد. امروزه کسی شک ندارد که صدر المتألهین از بزرگ‌ترین نوایغ بشری است. بعضی از کتاب‌هایش را که امروزه به سختی ما می‌فهمیم و تدریس می‌کنیم، در سنّ سی سالگی نوشته است. ببینید چه خبر است! بسیاری از مشکلاتی را ابن‌سینا نتوانسته حل کند، صدرا حل کرده است. ببینید این چه ذهنی است و چه استعدادی است!

۲. دومین مطلب راجع به شخصیت صدرا، مثل اینکه صدرا اساتید خوبی روزی او شده است. می‌دانید در فلسفه ما یک چیزی داریم به نام انتقال سینه به سینه. من تا خودم پیش حضرت آیت الله جوادی آملی درس نخوانده بودم، این مطلب را نمی‌فهمیدم و می‌گفتم که یعنی چه؟ همه مطالب در کتاب‌ها هست. وقتی هفت هشت سال پیش ایشان زانو زدیم و نزدیک شدیم، دیدیم که واقعاً این جور است؛ یعنی یک سری ریزه‌کاری‌ها و نکاتی است که جز انتقال سینه به سینه کأن راهی ندارد و هیچ‌گاه نوشته نمی‌شود، گفته نمی‌شود. صدرا اینها را گرفته است.

مستحضرید حکماء به مانند عرفا سلسله دارند. چطور عرفا سلسله دارند؛ سلسله ذهبیه، سلسله شاه نعمت‌اللهیه، سلسله خاکساریه. حکماء هم سلسله دارند؛ یعنی الآن بنده که این‌جا نشستم، می‌توانم سلسله خودم را به ابن‌سینا بچینم. شما می‌توانید سلسله‌تان را به ابن‌سینا بچینید که من درس خواندم پیش آیت الله جوادی، ایشان خوانده پیش آقای علامه طباطبایی، او خوانده پیش بادکوبه‌ای، او خوانده پیش آقامحمد بیدآبادی، او خوانده، او خوانده، او خوانده تا برسیم به صدرا، از صدرا هم می‌رسیم به ابن‌سینا. این حفظ سلسله، بخشی‌اش مربوط به همین است که بگوییم انتقال سینه به سینه انجام شده است.

من نرفتم خودآموز بخوانم، تلخیص بخوانم، ترجمه بخوانم، به سیستم دانشگاهی درس بخوانم و بعد هم نمره‌ای بگیرم و مدرکی بگیرم، نه! این نکات در زندگی صدرا قابل توجه است.

۳. صدرا خود از شارحان بزرگ حکمت مشاء است. ببینید اصلاً فرض کنید که صدرا حکمت متعالیه نداشته باشد، خودش یک مشایی بوده است. بهترین دلیل، دو تا کتاب از آثار اوست که شرح هدایه اثیریّه (باث سه نقطه) و شرح شفای ابن‌سینا است. شفای ابن‌سینا، الهیات را شرح کرده است، هدایه اثیریّه را شرح کرده است. آن قدر شفای ابن‌سینا را زیبا شرح کرده، یعنی حاشیه زده - شرح که می‌گوییم یعنی حاشیه زده است - شفای ابن‌سینا را حاشیه زده و هدایه اثیریّه را هم شرح کرده است. در این دو تا کتاب، صدرا یک حکیم مشایی است. در سطح کندی و در سطح فارابی.

۴. صدرا یک حکیم اشراقی است، حکمت اشراق را خوب خوانده است. شاهد مثال، حواشی او بر حکمه الاشراق است. صدرا بر حکمه الاشراق حواشی‌ای دارد که اگر بگوییم حکمت اشراق را در حد خود شیخ اشراق فهم کرده، گزافه نگفته‌ایم.

۵. تتبع قوی در آثار پیشینیان. مرحوم ملاصدرا چون هم ثروتی داشت از ناحیه پدر، هم در پایتخت زندگی می‌کرده، هم اساتیدش با دربار میانه خوبی داشتند، میرداماد، شیخ بهایی، اینها با صفوی‌ها خیلی نزدیک بودند، دست به کتابش خیلی خوب است و بسیار انسان متبعی است و آثار یونانیان، رواقیان، افلاطونیان، نوافلاطونیان. پس در کنار نبوغ فکری و در کنار حافظه قوی، از تتبع وافر هم برخوردار است. در پراختی یک نکته‌ای را عرض بکنم که حالا در آستانه عید قربان هم هستید، خوشحالی خوب است، نزدیک عید هستیم. گرچه این روزها شهادت حضرت مسلم (سلام الله علیها) هم هست، از آن جهت انسان محزون است!

آن خوشحالی چیست؟

خوشحالی این است که ما در زمانی زندگی می‌کنیم که یک پدیده‌ای در تکنولوژی بالا آمده که این پدیده باعث شده که نسبت معکوس شده است؛ یعنی چه؟

یعنی پیشینیان ما هشتاد درصد تلاش آنها مربوط به تتبع بود، بیست درصد مربوط به تفکر. این قضیه طبیعی هم بود. الآن نسبت برعکس شده است؛ یعنی الآن یک پژوهشگر و یک محقق می‌تواند هشتاد درصد را روی تفکر و تعقل بگذارد، بیست درصد تتبع بکند، و این بیست درصد به اندازه همان هشتاد درصد یا بیشتر اثربخش باشد و آن پدیده، پدیده رایانه و کامپیوتر و نرم‌افزار است. قدیم یک دانشمند می‌دانست روایتی را در بحار دیده، گاهی یک سال این ۱۱۰ جلد را باید تتبع می‌کرد تا روایت را پیدا کند!

الآن با یک شصتی که می‌زند، آن هم در موبایلش، پیدا می‌کند.

من خاطره‌ای دارم از خودم سریع اگر عرض بکنم؛ درس فقه آیت الله بهجت می‌رفتم که یک روز روایتی را آوردم سر کلاس خواندم، آن روایت این است: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً لَمْ يَبْقَ لَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ ۶»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود اگر کسی یک بار بر من صلوات بفرستد، از گناهانش هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. ایشان می‌فرمودند اگر این روایت درست باشد، معنایش این است که صلوات کار استغفار را هم می‌کند؛ یعنی اگر من ذکر می‌گویم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، کأن دارم می‌گویم: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». فرمودند که این روایت را پیدا کنید. من قبلاً دیدم، نمی‌دانم کجا بود!

من عمداً کاری نکردم، رفقا رفتند و سه چهار روز بعد، یک شیخ عربی به درس ایشان می‌آمد، گفت: آقا، من آن را پیدا نکردم، نظیرش را پیدا کردم و آن روایت این است که «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ عَشْرًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مِائَةً مَرَّةً ۷»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود اگر کسی یک صلوات بر من بفرستد، من ده تا می‌فرستم بر او و اگر ده تا بفرستد، من صد تا می‌فرستم. حضرت آقای بهجت فرمودند که نه، من این را نمی‌خواستم. همان روایتی را می‌خواستم که خودم گفتم.

آنها که پیدا نکردند، من آن موقع در مرکز تحقیقات کامپیوتری مسئول گروه علوم عقلی بودم، برنامه نرم‌افزار هم چیزی تولید نشده بود، تازه یک سری چیزهایی داشت تولید می‌شد. نشستیم پای کامپیوتر در منزل، زدم «صَلِّ عَلَيَّ مَرَّةً»، روایت آمد که «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً لَمْ يَبْقَ لَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ»، که در جامع الأخبار، صفحه ۲۸ بود. نوشتیم و بردم خدمت ایشان. گفتم که آقا، این سند روایت مستندش جامع الأخبار، صفحه ۲۸ است. خیلی خوشحال شد. فرمودند که شما چقدر وقت گذاشتید این روایت را پیدا کردید؟

گفتم یک دقیقه.

فرمودند: «شوخی می‌کنید؟».

گفتم نه.

آدم بامزه‌ای بود مرحوم آقای بهجت. کم شوخی می‌کرد، ولی بامزه بود.

فرمودند: «طی الزمان کردی؟!».

گفتم که نه آقا، طی الزمان نکردیم. دستگاهی است به نام کامپیوتر، علوم اسلامی را دارند به آن تزریق می‌کنند!

گفتند: کامپیوتر دیگر چیست؟

آن موقع هنوز اسمش رایانه نشده بود. یک بخشی در مرکز تحقیقات داشتیم که برای معرفی مرکز بود. گفتم به دوستان می‌گویم که خدمت شما بیاورند. به اینها گرا دادیم، اینها هم آوردند خدمت آقای بهجت و آموزش دادند؛ خیلی ایشان خوشحال شد.

دو سه روز دیدم که هفت - هشت - ده تا روایت را ایشان نوشته است و گفتند که شما که آنها را پیدا کردید، اینها را هم پیدا کنید!
یک لیست دیگری هم داده بود.

به برکت کامپیوتر الآن یک دانشجو و طلبه محقق نسبت برایش معکوس شده است؛ یعنی اطلاعات آمده است، تحلیل می‌خواهد، فکر می‌خواهد، تفسیر می‌خواهد که بنشیند و اینها را براساس همین تغییری که الآن در این نسبت انجام شده، جای هزاران کتاب خالی است در میان ما. نمونه عرض بکنم، من حالا بعضی را مشغول هستم به نوشتن. یک مثلی ما در فارسی داریم به نام: «خودم کردم که لعنت بر خودم باد»!

این را ما می‌گوییم. این در متن روایات، موضوع یک بحث است: «لَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»، نشستیم این «لَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»

را پیدا کردم، دیدم در چهل مورد اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند و شاید بیش از چهل مورد که انسان به این جا می‌رسد که خودم کردم که لعنت بر خودم باد. این موضوع یک مقاله است، یک کتاب است.

کی اهل بیت (علیهم السلام) می‌گویند یک انسانی به جایی می‌رسد که «لَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»؟
یعنی خودم کردم که لعنت بر خودم باد. مواردی را ذکر کردند. یعنی آن قدر جای خالی برای تألیف جدید و تحقیق جدید هست و فضا آماده است، مشکل این است که پژوهشگران ما، محققان ما تنبل شدند. اگر این ابزار دست گذشتگان بود، تراث علمی امروز ما ده برابر بود. با آن همت‌ها ده برابر بود. پراتز من بسته. مرحوم ملاصدرا در کنار حافظه قوی و استعداد بالا، متبّعی است بسیار قوی. اهل تتبّع بود و الحمدلله وضع مالی اش هم اوایل بد نبود، در پایتخت بود، اساتیدش به کتاب دسترسی داشتند.

۶. صدرا از متخصصان عرفان نظری است. عرفان را خوب فهم کرده است. فصوص را، مقدمه فصوص را، فتوحات را خوب خوانده است.

۷. صدرا خود از سالکان سلوک عملی است. یک اختلافی است که آیا به کمال رسیده یا نه؟
اختلاف است. استاد ما مرحوم علامه طهرانی معتقد بودند که صدرا انسان کامل نیست. حتی حاج ملا هادی هم ایشان می‌فرمودند با اینکه سلوکش از صدرا شیرین‌تر است و اَحلی است به تعبیر خودشان، ولی او هم انسان کامل نیست. شاهدی هم ذکر می‌کردند و می‌فرمودند که در تشییع جنازه مرحوم حاج ملا هادی سبزواری عده‌ای از شاگردان سلوکی حاج ملا هادی سبزواری، جنازه که از در مدرسه بیرون آمد، اینها بالای پشت بام داشتند نظاره می‌کردند، جنازه که از در مدرسه بیرون آمد، دو سه نفر خودشان را از بالای بام انداختند و کشته شدند و مُردند!

از شدت عشق و علاقه‌ای که به حاجی داشتند، شاگردان سلوکی ایشان بودند، جنازه که آمد! ایشان یعنی مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند که مرحوم آقای قاضی می‌فرمودند که حاجی انسان کامل نبوده، اگر انسان کاملی می‌بود، شاگردانش را جوری تربیت نمی‌کرد که نتوانند خودشان را کنترل کنند. پس در اینکه صدرا انسان کامل هست یا نیست، اختلاف است. عرض کردم که علامه طهرانی ایشان را انسان کامل نمی‌دانست، ولی سالک هست. سالک پیشرفته‌ای است. اهل مشاهدات سلوکی است. الآن در مقدمه اسفار خواندم که گفت من مکاشفات داشتم، حالات داشتم، مشاهدات داشتم، براساس ریاضیت‌ها، کشف و شهود داشتم.

۸. صدرا بر متون دینی تسلط دارد. یک فقیه است، یک مفسر است. بگذارید ما اصلاً با تفکیکی‌ها این جوری صحبت کنیم و بگوییم که اصلاً فکر می‌کنیم که صدرا حکمت بلد نبوده، عرفان نمی‌دانسته، فیلسوف نبوده، صدرا یک فقیه است، یک مفسر قرآن است، شارح روایات است. شرحش بر اصول کافی تا الآن بهترین شرح است و نظیر ندارد و عجیب این است که شرح صدرا بر اصول کافی کامل نیست!
نتیجه چه شد؟

تا آن جایی را که صدرا قلم زده، همه شَرّاح کَرّ و فَرّ دارند، چون دارند از صدرا می‌گیرند. آن جا که صدرا قلمش خشکیده و فوت کرده، تمام شد و همه قلم‌ها شکسته است. ما این را بررسی کردیم که ببینید تا آن جایی که صدرا بر اصول کافی شرح دارد اسم نمی‌برم، حالا مثلاً ملاصالح یا مرحوم مجلسی، اینها هم کَرّ و فَرّ دارند. گاهی اسم می‌برند، گاهی اسم نمی‌برند. مثلاً مجلسی در بحار با عظمت از صدرا نام می‌برد: «قال

صدر اهل التحقيق^۹، آن جایی که صدرا فوت کرده و بالاخره نوشته، می بینید که کسی هم مطلبی ندارد و قلم‌ها خشکیده است!
صدرا مسلط بر متون دینی است.

۹. صدرا در طول عمر جز علم و عمل کاری نکرده است. از هر اشتغال دیگری سر باز زده است. نه امام جماعت است، نه منبری است، نه امام جمعه است، نه قاضی القضاات است. شیخ بهایی این‌طور نیست، میرداماد این‌جور نیست. یک کتاب دارد شیخ بهایی به نام کشکول، سه جلد چاپ شده است. من خیلی با این کتاب مانوس هستم. آنجا می‌گوید که پدرم من را از لبنان به ایران آورد و ما وارد دربار شدیم، از شاه‌ها و سفره آنها استفاده کردیم، سر سفره آنها غذا خوردیم، نفس ما تغییر کرد. شیخ بهایی می‌گوید اگر نبود که من به ایران می‌آمدم و دربار من را از سر ضرورت به خود جذب نمی‌کرد، اگر این‌طور نبود، «کنتُ من أزهْد الناس»؛ من زاهدترین مردم بودم. با اینکه شیخ بهایی از عرفا است و خیلی پاک است. اما می‌گوید که من بالاخره گرفتار دربار شدم و گرفتار سلاطین شدم. صدرا این‌جور نبود. صدرا جز علم و عمل در مدت عمرش کاری از او سر نزد.

۱۰. از حکمت جز میل به حقیقت نیت دیگری ندارد؛ یعنی اگر فلسفه می‌خواند، می‌خواهد به حقیقت برسد، نه دنبال جاه بود نه دنبال مقام؛ نه دنبال شهرت است نه دنبال ثروت، نه دنبال مکتب، هیچ!
صدرا را این‌جوری بگویم که در حکمت‌آموزی خالص است و مخلص است و پاک است و هیچ نیتی غیر از رسیدن به حقیقت ندارد.

۱۱. صدرا مؤمنی است متعبد، هم به ظاهر دین هم به باطن دین. این را دقت کنید، نکته است!
هم به ظاهر دین و هم به باطن دین، هیچ کدام را فدای دیگری نمی‌کند. نه مثل متکلم قشری یا فقیه قشری است که ظاهر دین را بچسبد و آن بخش‌هایی که به قلب و محبت و عاطفه و کشف و شهود مرتبط است را بگوید هیچ، بریزیم دور. نه مثل بعضی از صوفیه است که به باطن دین بچسبد و آن بخشی که مربوط به فقه و اصول و کلام است را بگوید هیچ، بریزیم دور. مؤمن متعبدی است که هم ظاهر دین را می‌خواهد، هم باطن دین را می‌خواهد و هیچ کدام را فدای دیگری نمی‌کند.
حالا جلسه خصوصی است، من این نکته را بگویم بد نیست، قابل توجه است که چه؟
این نکته باید خیلی دقت بشود!

ببینید که چون جلسه خصوصی است عرض می‌کنم: ما اخیراً یک تحقیق و بررسی داشتیم، دیدیم بعضی از اصلی‌ترین مباحث اعتقادی ما تا قبل از صدر المتألهین، تمام نوشته‌های علمای شیعه را که در موردش جمع بکنیم، ده صفحه نمی‌شود. مثلاً فرض کنید صراط، از قبل از شیخ مفید بگیریید بیاید تا صدرا، مجموعه نوشته‌ها را اگر جمع کنید شاید ده صفحه نمی‌شود و این ده صفحه هم هفت - هشت صفحه‌اش رونویسی است، یعنی أخذ و اقتباس است. می‌آییم در صدرا، می‌بینیم که یک دفعه صدرا راجع به صراط مثلاً هفتاد صفحه مطلب دارد، آن هم نو است و محصول تفکر و تدبّر است. آن هم پُر از استناد به آیات و روایات در کنار ادله عقلی است.

می‌شود ما مثل این اصحاب تفکیک بگویم که صدرا جز ضرر چیزی برای شیعه نداشته و جز ضرر چیزی برای جهان اسلام نداشته و این قابل دقت است که چرا این‌طور شده است؟
یعنی چرا اصول اعتقادی ما این قدر ضعیف مورد عنایت قرار گرفته است؟
تنها جایی که اصول اعتقادی ما فربه شده از قدیم و خوب هم فربه شده است، بحث امامت است. هم از بحث امامت بگذریم، می‌بینیم که خبری نیست و دست‌ها خالی است و لذا من در یک نوشتاری نوشتم، برای بعضی سنگین بود!

نوشتم که در بحث معاد، صدرا بیش از اینکه فیلسوف باشد، متکلم است. اصلاً آمده آیات و روایات معاد را دارد زنده می‌کند، تفسیر می‌کند، تعریف می‌کند. اصلاً متکلمان ظاهر شده است، منتها یک متکلم قدر.

۱۲. صدرا مجمع الطرق بود؛ یعنی چه؟

این‌طور بگویم که صدرا بهترین استفاده‌کننده از تراث پیشینیان بود. از تراث پیشینیان بیشترین و بهترین استفاده را کرد.

توضیح مطلب: این جوری فرض کنید صدرا روی یک کرسی نشسته، زیر پایش هم آبی روان است. اما این آب مجمع الأنهار است، جوی‌های مختلف و نهرهای مختلف در این حوض دارد می‌ریزد. یک نهرش نهر حکمت اشراق است؛ یک نهرش نهر حکمت مشاء است. آثار شیخ اشراق را مسلط است. آثار مشایبان، فارابی و ابن سینا و بهمنیار، اینها را کاملاً مسلط است. یک نهرش نهر کلام است؛ آثار خواجه نصیر، میر سیدشریف. شارحان تجرید مثل دوانی، مثل صدرالدین دشتکی. یک نهرش نهر عرفان است. یک نهرش نهر کتاب و سنت است. شد پنج نهر. پنج تا رودخانه دارد می‌ریزد در این استخر، صدرا کنار این استخر نشسته است؛ هم مکتب مشاء، هم مکتب اشراق، هم متکلمان، هم عارفان و هم قرآن و سنت و محتوای دین، اینها فراروی صدرا است. به جرأت عرض می‌کنم که در همه اینها مسلط است؛ یعنی پایش بیافتد یک مشایی است، پایش بیافتد یک اشراقی است، پایش بیافتد یک متکلم قدر است، پایش بیافتد یک عارف به عرفان نظری است. در مقام خودش هم یک مفسر قرآن است و یک شارح روایت است و عجیب این است که همه این پنج محور را مجتهدانه می‌داند نه مقلدانه.

یعنی چه که مجتهدانه می‌داند؟

توضیح بدهم: فرض کنید که صدرا حکمت متعالیه ندارد، در حواشی بر شفاء یک حکیم مشایی است و دارد اجتهادی نقد می‌کند و بررسی می‌کند. در حواشی بر حکمت اشراق دارد اجتهادی نقد می‌کند و بررسی می‌کند. در نقد متکلمین مثل فخر رازی می‌بینیم اجتهادی برخوردار می‌کند. در نقد عرفان، عرفا خیلی صدرا به گردن آنها حق دارد. در بحث و بررسی قرآن و حدیث مجتهدانه دارد قلم می‌زند.

دوازده تا نکته در مورد شخصیت صدرا عرض کردیم، ولی یک نکته اصلی که حالا می‌خواهیم نتیجه‌گیری کنیم این است که حالا من بعداً توضیح می‌دهم، الآن فقط اشاره می‌کنم که حکمت متعالیه صدرایی سیستمی نوین فلسفی است و نه جمع نحله‌های دیگر. روی این مطلب را تأکید می‌کنیم به تبع استادمان حضرت آیت الله جوادی آملی و استاد شهید مطهری.

بینید که عده‌ای گمانشان بر این است که صدرا یک آش شله قلمکار درست کرده است! مقداری کلام، مقداری آیه، مقداری روایت را جمع کرده، شده حکمت متعالیه. نه، این طور نیست. حکمت متعالیه یک سیستم نوین فلسفی است. اگر بخواهیم مطلب واضح بشود، باید این جوری تقریر کنم که ما یک مورچه داریم در زندگی جمعی حیوانات، یک زنبور داریم که آنها هم زندگی جمعی دارند در بین حیوانات. راجع به زندگی هر دو هم کتاب نوشتند؛ هم راجع به زندگی مورچگان، هم راجع به زندگی زنبوران که خیلی هم زندگی پیچیده و قابل تأملی دارند. ما اگر مراجعه کنیم به جایی که مورچه‌ها زندگی می‌کنند با جایی که زنبورها زندگی می‌کنند، با دو پدیده روبرو می‌شویم؛ در انباری که مورچه‌ها دارند، می‌بینیم که این طرف یک مقدار جو ریخته، آن طرف یک مقداری گندم ریخته، این طرف یک مقدار ذرت ریخته، این طرف یک مقداری همین طور. کار مورچه گردآوری است، جمع کردن است. زنبور چه می‌کند. زنبور روی این گل می‌نشیند، روی آن گل می‌نشیند، روی آن گل می‌نشیند، هر کدام از اینها شهدی دارند، اما آنکه بیرون می‌دهد، یک چیز جدیدی است به نام عسل.

کار صدرا کار زنبورگونه است نه مورچه‌گونه. صدرا کارش جمع کردن نیست. بیاییم در اسفار ببینیم، این جایش کلام است، این جایش فلسفه است، این جایش مشاء است، این جایش عرفان است، نه! صدرا همه این پنج نهر را باهم جمع کرده، یک نهر جدیدی را خودش ایجاد کرده که مطلب جدید دارد، سیستم است. سیستم یعنی یک مجموعه به هم پیوسته دارای نظم منطقی؛ معنی سیستم این است. یک سیستم مکانیزم دارد. بدنش، ختمش، فرآیندش، همه‌اش معلوم و مشخص است. اصلاً امروزه تفکر سیستمی قوی‌ترین نوع تفکر است.

در پراتز عرض می‌کنم: حتی ما راجع به دین، اعتقادمان این است و معتقدیم که یکی از مشکلات دین‌شناسی تاکنون این بوده که به دین به عنوان یک سیستم نگاه نشده است. اگر در این زمینه می‌خواهیم اطلاعات ما بروز باشد، کتاب نگرش سیستمی به دین از آقای شیخ عبدالحمید واسطی که از دوستان ما در مشهد است، الآن مکه است، دو شب پیش به من پیامک داده بود که من کنار مسجد الحرام دعاگویتان هستم، مکه هستم. سه چهار تا چاپ هم تا حالا خورده است «نگرش سیستمی به دین» کتاب بسیار خوبی است. مشکل ما در نگاه به دین هم همین است. ما دین را به عنوان یک سیستم نمی‌بینیم. این کتاب را با قیمت مناسب می‌شود

از مؤسسه مطالعات راهبردی به قیمت ارزان‌تری گرفت که شاید مثلاً چهل درصد تخفیف دارد. خواستید می‌توانید تهیه کنید.

صدر المتألهین در حکمت متعالیه دارای یک سیستم است و این خیلی مهم است که صدرا این‌گونه نیست که مجموع الآثار دیگران باشد و از دیگران بگیرد، نه! نه! نه!

آثار فراوانی صدرا دارد که این آثار را آقای عبودیت به پنج دسته تقسیم کرده است، سریع‌تر من مسئله را چون وقت دارد می‌گذرد عرض بکنم؛ ببینید تا حالا ما چه گفتیم؟
مطلب از دستمان نرود!

مطلب اول ما سه دوره زندگی ملاصدرا بود. مطلب دوم ما دوازده شاخصه شخصیتی جناب صدر المتألهین بود. مطلب سوم آثار است. مرحوم صدر المتألهین پنج نوع اثر دارد:

۱. متون فلسفی است. اسم‌هایش را شما بهتر از من بلد هستید؛ مثلاً اسفار است، شواهد الربوبیه است، مفاتیح الغیب است، مبدأ و معاد است، اینها بیشتر متون فلسفی هستند.

۲. حاشیه‌ها و شروح فلسفی است. متن مستقل نیست، حاشیه و شرح است، مثل حاشیه شفاء، مثل شرح هدایه الاثیری، مثل حاشیه حکم الاشراف. اینها حاشیه فلسفی است، شرح فلسفی است.

۳. رساله‌های فلسفی است که رساله‌های تخصصی است که بسیار رساله‌های گران‌قیمتی است و اینها زیاد هم هست. الان ما در این کلاس قرار شده که به یکی از این رساله‌ها بپردازیم، اسمش چه بود؟

مشاعر. مشاعر اندکی امور عامه دارد، راجع به الهیات بالمعنی الأخص است و راجع به خدا صحبت دارد. وگرنه زاد المسافر راجع به معاد جسمانی است یا رساله الحدوث فی الواردات الغربیه، اکسیر العارفین، نمی‌خواهم رسائلش را بگویم. شاید برای شما جای تعجب باشد، بعضی از رسائل ملاصدرا در زمان ما برای اولین بار چاپ خورد!

آقای حامد ناجی اصفهانی پیدا کرد و چاپ کرد. این اوج غم و غصه است که یک فیلسوفی مثل ملاصدرا چهارصد سال از فوتش بگذرد، بعضی از رساله‌هایش هنوز مخطوط مانده باشد!

۴. آثار تفسیری قرآنی یا روایی. در حقیقت کتاب‌های دینی صدرا است. مثلاً تفسیر سوره «حمد» که ایشان تفسیر سوره «حمد» دارد یا شرح اصول کافی دارد. خدا حفظ کند و تأیید کند رفیق ما جناب آقای بیدار را، محسن بیدار که ایشان در قم انتشاراتی دارند، ایشان آمدند همه تفسیر قرآن صدر المتألهین را یک‌جا چاپ کردند که هفت هشت جلد شد، من دارم. حالا من یادم نیست در این کنگره‌ای که برای صدرا گرفتند، آثار تفسیری ایشان دو مرتبه چاپ شد یا نه؟

آقای محسن بیدار فر خودش فلسفه خوانده پیش آقای حسن‌زاده، پیش آقای جوادی، از مریدان آقا شیخ جعفر مجتهدی در سیر و سلوک بود، آدم دوست داشتنی بود. ایشان یک مقدمه خیلی خوبی هم بر این تفسیر زده است که مقدمه قابل ملاحظه است.

۵. آخرین گروه از کتب صدر المتألهین آثار متفرقه است. مثلاً یک رساله‌ای ایشان در منطق دارد «التنقیح». یک رساله در تصور و تصدیق دارد. ایفاظ النائمین که بیشتر کتاب فلسفی عرفانی است.

این آثار مرحوم صدر المتألهین است که در پنج گروه قابل ارائه و قابل بررسی است.
مرحوم صدر المتألهین در این آثار یک شیوه ارائه مطلب دارد که این مطلب چهارم ماست. ادوار حیات مطلب اول بود که گفتیم. ویژگی‌های شخصیتی مطلب دوم بود که گفتیم. گونه‌های آثار مطلب سوم بود که عرض شد. مطلب چهارم شیوه ارائه مطلب در این آثار چگونه است؟
این خیلی مهم است.

شیوه ارائه مطالب در آثار صدرا به این‌گونه قابل تلخیص است:

۱. اولاً صدرا ابتدا یک مسئله را براساس نظر مشهور طرح می‌کند و تا آنجا که می‌شود از آن دفاع می‌کند؛ یعنی صدرا منصف است. اول مطلب مشهور را ذکر می‌کند، دفاع می‌کند، بعداً همان‌جا یا جای دیگر - روی این تأکید داریم که همان‌جا یا جای دیگر - نظر خاص خودش را بیان می‌کند. چرا این کار را می‌کند؟

اگر لُری بخواهیم حرف بزیم صدرا می گوید: برای اینکه مخاطب رَم نکند! لُری اش این می شود. یک چیزی که در ذهن ها جا افتاده و هزار سال در حکمت مشاء روی آن تأکید شده، من از در وارد بشوم یک مطلبی را برخلاف آن بگویم، می گویند برو بابا، حرف چرت و پرت می گویی! صدرا می گوید من اول حرف قوم را نقل می کنم و خوب دفاع می کنم و آرام آرام و یواش یواش نظر خودم را می گویم.

عبارت ایشان در مقدمه اسفار این است: «نحن سلكنا أولاً مسلك القوم في أوائل الأبحاث وأواسطها»، ما مسالك قوم را پی می گیریم اول بحث، وسط بحث. «ثم نفرق عنهم في الغايات»، بعد هم آرام آرام جدا می شویم، چرا؟

«لثلاثتنبو الطباع عما نحن بصددده في أول الأمر»، چون طبیعت آدم این جور است یک چیز خلاف را که اولین بار می شنود، مشکل پیدا می کند.

خدا رحمت کند مرحوم شهید مطهری را!

در حماسه حسینی، ایشان به صراحت نوشته که داستان حضرت رقیه (سلام الله علیها) افسانه است! من رفته بودم شیراز، دانشجویهای شیراز چند نفر آمده بودند دور من که حاج آقای رضایی ما چه کار کنیم؟ این حرف آقای مطهری درست است؟

اگر درست باشد ما این همه گریه کردیم، به سرمان زدیم، اشک ریختیم، اصلاً گیج شده بودند!

اگر غلط است، بگویید غلط است و اگر درست است ما چه کار کنیم؟

چرا؟

چون مطلب یک مقدار خلاف مشهور است. ایشان در حماسه حسینی نوشتند که در عاشورا و در کربلا اصلاً اسبی به نام ذوالجناح وجود نداشت!

همین یک جمله باعث شد که انتشاراتی را که آثار شهید مطهری را به اردو چاپ می کند در هند، انتشارات را آتش زدند. چرا؟

چون در هندوستان نود درصد از عزاداری آنها ذوالجناح کشی است. این هیأت چهار تا ذوالجناح دارد، بعد این ذوالجناح ها نسب نامه دارند که این همان ذوالجناحی است که از نسب اوست. اصلاً انتشارات را آتش زدند و آقای رفسنجانی که می خواست در آن ایام به هند برود، گفته بودند که ایشان را می کشیم و دولت هند یک سری از بزرگان شیعه را آنجا زندانی کرد تا ایشان بیاید و برود!

حرف خلاف مشهور در حوزه ها که خیلی سخت تر است. در حوزه ها این گونه است. یکی از مزیت های دانشگاه بر حوزه است که در دانشگاه ما یک مقدار تعصب کمتر داریم؛ یعنی انسان می تواند یک حرف خلاف مشهور بزند. در حوزه اگر شما حرف خلاف مشهور بزنید، اول تکفیر است!

آن وقت عجیب است که صدرا این کار را کرد، باز هم تکفیر شد. یعنی باز هم از اصفهان فرار کرد، آمد کهک، هفت سال کهک قایم شد. با اینکه این کار را کرد. صدرا می گوید: برای اینکه این جور نشود، ما اول حرف قوم را می گوئیم و یواش یواش خوب دفاع می کنیم، بعد می گوئیم که به نظر این اشکال را دارد. طرف می بیند که بله، درست است. می گوید این اشکال را هم مثلاً دارد. طرف می بیند که بله، این هم درست است.

آن وقت بعضاً بعضی از مطالب را صدرا سفت اثبات کرده است؛ مثلاً اتحاد عاقل و معقول را که ابن سینا با تمام ادبی که دارد در این بحث، کشیده به فحش. می گوید کسی قائل به اتحاد و معقول باشد دیوانه است و خُل مشنگ است. می گوید آقای که راجع به اتحاد عاقل و معقول کتاب نوشته، «حشوالکله»، همه اش چرت است!

حالا صدرا می خواهد بگوید که نه، اتحاد عاقل و معقول درست است، برهان دارد. همه هم مشایی هستند، حتی میرداماد. لذا در یک رساله ای که صدرا آثار خاص خودش را می خواهد بفرستد برای میرداماد تا میرداماد اظهار نظر کند، این قدر شکست نفسی می کند که حالا ما چند کلمه به ذهنمان رسیده، حالا خدمت شما سؤال می کنیم، حالا شما فلان!

این فضا خوب نیست. نه اینکه هر کس از در رسید، هر چرتی را به اسم نوآوری بگوید. الان این جور شده است، نه!

اما اگر یک نفر اهل فن است، درس خوانده است، ملاً است، تحصیل کرده است، آقای مصباح یزدی می فرمودند

چهل سال طول کشید تا من جرأت کنم در حوزه نظرات فلسفی نو را بگویم. چهل سال! به ما می‌گفت که شما قدر خودتان را بدانید که راحت اشکال می‌کنید. در زمان ما اصلاً جرأت نمی‌کردیم حرف بزنیم.

صدرا هم می‌گوید: «بل یحصل لهم الاستيناس به ويقع في أسمعهم كلامنا موقع القبول إشفاقاً بهم»^{۱۱}، صدرا می‌گوید که من دلم می‌سوزد که اینها حق را نفهمند. ولی از آن طرف تا حرف جدید گفته بشود، قبول نمی‌کنند. لذا آقای مطهری می‌فرماید خیلی از آثار ابتکاری صدرا حرف خودش است. می‌گردد، می‌گردد، می‌گردد، از افلاطون، از ارسطو یک جایی یک مؤیدی پیدا کند تا بگوید که او هم گفته است فقط من نگفتم! فلانی هم گفته است، فقط من نگفتم!

از بس جو، جو شکننده‌ای بود که این قابل قبول نیست. ما در یک جلسه زنانه‌ای بود، به مناسبت حرف پیش آمد که گفتیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه روز بعد از شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) داماد شد. زن‌ها با لنگه کفش می‌خواستند ما را بزنند! بابا این متن تاریخ است که خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیشنهاد کرده و داماد هم شده و زن گرفته است. سه روز بعد، یعنی حاج آقا سال نگه نداشتند؟

نخیر، ماه هم نگه نداشت، هفته هم نگه نداشت، سه روز بعد عمامه را گرفته است. یک علی‌ای را در ذهن خودش ساخته، با آنچه که من دارم می‌گویم مخالف است و چون آنکه در ذهنش ساخته با اینکه من دارم می‌گویم مخالف است. من دارم متن تاریخ را نقل می‌کنم، می‌گویم امام بچه کوچک داشت، امام حسن (علیه السلام) که بزرگش است، هفت ساله بود و اینها نگهداری می‌خواستند، کار مادر را باید یک نفر می‌کرد، خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) گفته که عمامه را بگیر، ایشان هم گرفته است. باورش نمی‌شود. می‌گویم امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی به شهادت رسید، هفده تا کنیز داشت!

می‌گوید این حرف‌ها را نگو، ما اعتقادمان برمی‌گردد! این متن دین ماست. ۲۷ تا بچه داشتند. یعنی ما یک چیزهایی را می‌بافیم و براساس بافته‌های ذهنی زندگی می‌کنیم، نه براساس واقعیات خارجی و این خوب نیست. این باعث می‌شود که به مشکل بربخوریم.

پس اولاً صدرا مطالب را اول حرف قوم را می‌زند، آرام آرام حرف خودش را می‌زند.

۲. دومین نکته در شیوه ارائه صدرا تحقیق در محتوای مسئله است، نه تأکید بر اثبات مسئله. در سنت فیلسوفان پیشین می‌بینید که زود می‌خواهند مطلب را اثبات کنند. صدرا این جور نیست. صدرا اول می‌خواهد بحث را باز کند، جوانب بحث را ببینید؛ لذا می‌بینید گاهی وقت‌ها یک اشکالی مطرح می‌شود، مثلاً در بحث وجود ذهنی، پاسخ ابن سینا را می‌آورد، پاسخ فاضل قوشجی را می‌آورد، پاسخ سید صدر را می‌آورد، پاسخ دوانی را می‌آورد، قول به شبیح را بررسی می‌کند، همه اینها بررسی که شد و بحث به خوبی روشن شد، حالا می‌گوید که نظر ما هم این است؛ دلیلش هم این است. یا در بحث مثل افلاطونی مثلاً، جلد دو اسفار که ما خسته شدیم ما این جلد را پیش آقای جوادی خواندیم. این قدر گسترده بحث را مطرح کرده که اصلاً اسفار می‌شود دایره المعارف، مبدئین این جور نیستند. اهل ابداع چون فکر می‌درخشند، راحت می‌گوید که این نظر من است.

خدا رحمت کند آقای بروجردی را!

در درس خارج اصولشان فقط نظر آخوند صاحب کفایه را می‌گفتند، بعد هم نظر خودشان را می‌گفتند به احدی اعتنا نداشتند، چون حرف داشتند، چون ابداع داشتند. معمولاً مبدعین این جور هستند. یک اشاره‌ای به نظرات می‌کنند و نظر خودشان را می‌گویند، چون فکر دارند. صدرا این جور نیست. صدرا بیشتر محتوا را باز می‌کند، بعد نظر خودش را انتخاب می‌کند، نظر بدعی است، بعد هم شروع می‌کند به اثبات کردن.

۳. سومین ویژگی: صدرا با فیلسوفان قدیم یونان، روم، ایران، مواجهه خوش بینانه‌ای دارد. ببینید که می‌خواهیم یک مقداری تأکید کنیم. امروزه می‌گویند ارسطو کافر است، افلاطون کافر است، نوافلاطونی‌ها این جور هستند!

صدرا این جور نیست. صدرا می‌گوید این حکمای یونان یا پیغمبر بودند، یا مسلمان بودند. مسلمان یعنی معتقد به دین. لذا تا آن جایی که ممکن است حرف‌هایشان را تأویل می‌کند، توجیه می‌کند. این هم یک شیوه است. پس با فیلسوفان قدیم مواجهه خوش بینانه‌ای دارد.

۴. صدرا بین دو واژه فیلسوف و متفلسف فرق می‌گذارد. به بزرگان حکمت که اهل تجزیه و تحلیل هستند می‌گوید فیلسوف؛ ابن‌سینا، بهمنیار، شیخ اشراق، خواجه نصیر، میرداماد. به آنهایی که نه، قدرت تحلیلیشان ضعیف است و اهل جدل هستند بیشتر، اینها را متفلسف می‌داند و مزمت می‌کند.

۵. صدرا بعد از تکمیل نصاب برهان، از عرفان یا حدیث و قرآن هم استشهاد می‌آورد و این را بد نمی‌داند، خیلی خوب می‌داند. یک مطلب را اول به نصاب برهان می‌رساند. نصاب برهانش که تکمیل شد، حالا از قرآن و از حدیث استشهاد می‌آورد و گاه مفصل به اینها استشهاد می‌کند.

۶. صدرا در مسائل مهم تکرار را قبیح نمی‌داند. تکرار می‌کند تا مطلب جا بیفتد. اصالة الوجود را در خیلی از جاها به آن پرداخت. حرکت جوهری را خیلی جاها به آن اشاره دارد.

۷. صدرا گاه تبویب منطقی را رعایت نمی‌کند. به خصوص در اسفار؛ لذا آقای مطهری می‌گوید که اصلاً اسفار کتاب نیست. می‌خواسته کتاب بشود. صدرا وقت نکرده کتابش بکند، تنظیمش کتابی نیست.

۸. صدرا از نقل عبارات دیگران گریزان نیست. مفصل عبارات دیگران را نقل می‌کند بدون اینکه نام ببرد. این مهم است!

در بسیاری از مورد بدون اینکه نام ببرد می‌آورد و این در آن زمان - این نکته است که دارم عرض می‌کنم - قبیح نبود. این قابل توجه است. الآن شما مطلبی را از کسی نقل کنی و رفرنس ندهی، قبیح است. در آن زمان این فرهنگ بود. صفحاتی را گاهی می‌بینید که از فخر رازی دارد نقل می‌کند، نمی‌گوید: «قال الرازی فی المباحث المشرقیه»!

و لذا بعضی از مخالفین صدرا چه کار کردند؟

کتاب نوشته «سراقات الصدرا»؛ یعنی دزدی‌های صدرا. رفته گشته در اسفار، این‌جا از مباحث است، این‌جا از المطالب العالیه است، این‌جا از فلان است و حال اینکه این یک سنت بوده در آن زمان که مطالب را نقل می‌کردند، به تعبیر استاد ما آقای جوادی می‌بیند مطلبی را که می‌خواهد بگوید را دیگری گفته است، خوب هم گفته، جای آن مطلب هم همین‌جاست، می‌آورد، مثل اینکه خودش می‌خواسته بنویسد و آن موقع این را بد نمی‌دانستند که حالا دو صفحه مطلب دیگری را بیاوری و نگویی از کجاست و عجیب است که آن دیگری هم از دیگری گرفته است و نگفته است!

آن دیگری هم از دیگری گرفته و نگفته است!

بگذارید کلی‌تر خدمت شما عرض بکنم: سه تا کتاب داریم که اینها شفاء است و با قلم دیگری است. اصلاً شفاء است با قلمی دیگر. «التحصیل» بهمنیار، شفاء است با قلمی دیگر. «المعتبر» ابوالبرکات بغدادی، این اصلاً شفاء است با قلمی دیگر. می‌بینید که همان کتاب است اما با قلم دیگری است.

بحث ما تمام شد. یک مطلب بود که حالا چه متفکرانی بر صدرا تأثیرگذار بودند؟

که إن شاء الله این بحث را اگر شد در بحث حکمت متعالیه می‌گنجانیم. ما شخصیت صدرا را بررسی کردیم و حکمت متعالیه را هم یک جلسه یا نصف جلسه وقت ما را می‌گیرد، بعد هم إن شاء الله کتاب مشاعر را باید شروع کنیم. ما خیال کردیم امروز به متن هم می‌رسیم، ولی نرسیدیم. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: من معتقدم کتابی که انسان می‌خواهد درس بگیرد، اگر چند نسخه از آن نمی‌گیرد با نسخه‌های مختلف، یک نسخه را لااقل باید داشته باشد تا در کنارش بنویسد، چون شما پس‌فردا استاد دانشگاه می‌شوید و می‌خواهید تدریس کنید. یک متن داشته باشید و ببینید که استاد چه گفته و شما چه شنیدید؟

یعنی من کثیری از استفاده‌های تدریسی‌ام مال نسخه‌هایی است که پیش اساتیدم خواندم. متأسفانه دانشجو می‌آید کتاب را از کتابخانه می‌گیرند بعد هم می‌گذارد در کمدش و می‌رود و دوباره فردا از کمدش برمی‌دارد و باز دوباره می‌گذارد در کمد!

این جووری آدم ملاً نمی‌شود. یک ذره پول خرج کنید و یک کتاب خیلی خوبی بخرید. ما که درس می‌خواندیم قبل از اینکه سر کلاس برویم، می‌گشتیم ببینیم بهترین چاپ موجود چه چاپی است و گاهی شده بود که من با نامه‌نگاری از یک شهر دیگری این چاپ را تهیه می‌کردم که بتوانیم یک متن را درست بخوانیم، مقدمه‌ای باشد برای تدریس و شرح.

به نظرم کتاب داشته باشید بهتر است و خواستید هم می‌توانید فتوکپی بگیرید، کتاب من هست که می‌توانید از روی این فتوکپی بگیرید، مشکلی نیست.

فهرست منابع

۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۴.
۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۵.
۳. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۸.
۴. مثنوی معنوی مولانا، دفتر پنجم، بخش ۸۸.
۵. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۸.
۶. جامع الأخبار، ص ۵۹.
۷. جامع الأخبار، ص ۵۸.
۸. الأمالی (للصدوق)، ص ۴۹۷.
۹. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۳، ص ۳۱۸.
۱۰. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۸۵.
۱۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۸۵.